

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که به مناسبت اخذ اجرت بر واجبات دیگری مقداری خارج شدیم از بحث فقهی خودش، چون وجوهی ذکر شده بود برای اینکه اخذ اجرت با وجوب تنافی دارد، و عرض کردیم این مسئله در معظم آثار اسلامی وجود دارد. یعنی اختصاصی به شیعه ندارد. مرحوم شیخ ادعای اجماع کرده، اگر اجماع نباشد اما معظم این را نوشتند، لمنافاة الوجوب لاخذ الاجره.

لذا در این فقه متأخر ما خود این مسئله عنوان شده که اصلاً منافات وجوب دارد با اخذ اجرت یا نه؟

و عرض کردیم وجوهی ذکر شده که خواندیم وجوه را به تفصیل خواندیم. و بعد هم انشاء الله عرض می کنیم که واقعاً این را قبول بکنیم یا نه؟ فعلاً داریم طرح می کنیم مسئله را.

و عرض شد برای ورود در بحث، اصولاً این مسئله را اول روشن بکنیم قبل اینکه ورود در بحث بشود و آن بحث کیفیت ورود و خروج در مباحث اصول است اصلاً. حالا قبل از اینکه در اینجا، چون در اینجا می خواهیم ببینیم که آیا این تنافی با وجوب با اخذ اجرت این از کجا است، ریشه های اصولیش کجاست؟

پس اول خود بحث اصول را مطرح بکنیم. و به ذهن ما می آید بحث خوبی است. خیلی نافع است، همین امروز دیدیم دوسه تا مسئله از کتاب استاد در اصول خواندیم. ایشان از دیدگاه کلامی وارد بحث شدند. همین امروز خواندیم در اصول و لذا عرض کردیم وقتی نگاه می کنیم چون الان بین اصولیین در عده ای از مسایل اختلاف است دیگر، به ذهن ما سر اختلاف مال آن فضا و دیدگاهی است که در اصول است. سر اختلاف آن است. یک دیدگاه واحد نیست، یک فضای واحد را فرض نمی کنند.

بعد از اینکه تأمل شده در کلمات اصحاب آن را که به ذهن خود بنده رسیده که در این جهت می شود به عنوان فضای اصول مطرح کرد و به ذهن من اگر این کار دقیقاً انجام بشود، و هر کدام از فضاها مبانی و ریزه کاری هایش بیان بشود، حالا یک جلد یا دو جلد کتاب می شود که خیلی لطیف است، یعنی این حاکم بر کل ابحاث اصول است. که اصلاً نحوه ورود و خروج ما در ابحاث اصول چطور خواهد بود. اسمش را ما گذاشتیم فضای اصولی، اصلاً فضای اصولی چیست؟

عرض شد آن که به ذهن این حقیر می رسد در مجموعه فضاهایی که در کلمات سنی شیعه حتی ممکن است غیر اینها مطرح بشود، هفت تا فضا را ما تصویر کردیم. البته شرح اینکه حالا این فضا بر چه اساس است، آن یکی بر چه اساس است، اینها را دیگر توضیح ندادیم، چون جایش اینجا نیست و خیلی هم طول می کشد و باید مدتی از این بحث خارج بشویم.

فضای اول که و این ترتیبی را هم که گفتیم تقریباً آن ترتیب طبیعی هم هست و تا حدی هم ترتیب تاریخی مسئله هم است.

فضای اول فضای تبدیل اراده تشریعی به تکوینی؛ فضای دوم، فضای عرفی بودن، عرف عام؛ سوم تقریباً این هم عرف عام است، اما یک مقدار از عرف عام بالاتر، رابطه ای که بین عبد و مولا پیدا می شود، یعنی قانون را بر این اساس نگاه بکنیم، و چهارم مسئله شواهد لفظی، این هم تا یک حدی متأثر به همان فضای عرفی هست، فضای دوم، اما چون نکات لفظی خاص خودش را دارد، آن را جدا کردیم. و فضای پنجم مباحث، یعنی فضای کلامی است، که عرض کردیم از قرن چهارم به بعد این در دنیای اسلام خیلی متعارف شد. و بعد هم فضای فلسفی است که خب بعدها، در اثناء هم بود، اما بیشتر بعدها مخصوصاً در اصول ما حالا اصول اهل سنت این حالت را ندارد. در اصول ما مخصوصاً در این آونه اخیر امثال مرحوم محقق اصفهانی و دیگران این فضای فلسفی را هم مطرح کردند.

حالا خصوصیات این فضاها و اینها احتیاج به شرح دیگری دارد.

و آخرین فضا هم که عرض کردیم الان به عنوان بعضی به عنوان خطابات قانونی مطرح می کنند. عرض کردیم این بحث را به عنوان خطابات قانونی لطفی ندارد. ما قبل از اینکه وارد خطاب بشویم، خود فضای قانون را بشناسیم. بحث خطاب نیست، بحث خود فضای قانونی است. یک فضای دیگر هم فضای قانونی است.

این هفت تا فضایی است که الان اجمالاً ما در اصول می بینیم. و آنچه همه که الان مطلوب ماست این است که ما اگر می خواهیم وارد مسائل بشویم، درست سعی کنیم از اول اصول تا آخر اصول یک فضای معین را پیش بگیریم و بر اساس همان فضا پیش برویم.

همین مسئله ای که امروز در اول اصول از مرحوم استاد مطرح کردیم، عرض کردیم ایشان فضایش، فضای کلامی است و اگر بخواهیم فضای اصولی برویم باید این راه را مطرح بکنیم. مثلاً به جای قبح عقاب بلا بیان که آقایان آوردند، درست است قبح عقاب بلا بیان درست است، اما این یک فضای کلامی است. ما اگر بخواهیم به این فضای اصولی بدهیم، همین فضای قانونی بدهیم، یعنی در یک فضای قانونی بررسی بکنیم باید به جای قبح عقاب بلا بیان بحث تجز را مطرح بکنیم. بگوییم تجز پیدا می کند یا نه؟ اگر تجز پیدا کرد خب عقاب بر احکام منجز است، خب خواهی نخواهی عقاب می شود. اگر تجز پیدا نکرد عقاب بار نمی شود.

پس ما به جای طرح این مسئله که قبح عقاب بلا بیان باشد، مسئله تنجز و عدم تنجز را مطرح بکنیم. این می شود بحث اصولی، این می شود فضای قانونی.

س: حاج آقا فقط اختلاف تعبیر نیست

ج: نه اختلاف تعبیر نیست. چون این ضوابط خودش را دارد. آن روی ضوابط مولا و نمی دانم کیفیت تکلیف و عقاب و حسن و قبح و قبیح است و مسئله جبر و اختیار و اصلاً ربطی به آن ندارد. اینها ربطی به اصول ندارد.

س: استاد نتایج هم خیلی فرق می کند؟

ج: نتیجه اش این می شود، این از زاویه تنجز حکم دیده، ممکن است بگوید بله وقتی حکم منجز شد، چون احکام جزایی موضوعشان احکام منجز است. اصلاً احکام جزایی این هم در یک فضای قانونی است. الان فضای قانونی این است. ما کار حالا در این فضای قانونی کار نداریم که خداوند چه جور عقاب می کند، مسئله شفاعت می آید، مسئله جبر می آید، اختیار می آید، اصلاً کاری به آن فضا نداریم. در فضای قانونی این طوری است. در فضای قانونی احکام جزایی بار می شود بر حکم منجز. اگر حکم منجز نشد حکم جزایی بار نمی شود. اصلاً این فضای قانونی است. کاری به جبر و اختیار و مسئله حسن عقاب و بعد شفاعت و اصلاً کاری به آن بحث ها ندارد. آیا مثلاً تابع واقع است و نمی دانم آن جایی که ظلم لازم می آید نمی آید اصلاً ربطی به آن بحث ها ندارد. لذا خوب دقت بکنید. این می گوید فضای قانونی شما به بحث بدهید، شما نیاید روی قبح عقاب بلا بیان بحث بکنید، شما بیاید بگویید حکم منجز می شود یا نمی شود، منجز شد موضوع می شود برای احکام جزایی نشد نمی شود. چون بنای عقلا بر این است، نه این که این امر عقلی است، بنای عقلا بر این است که احکام جزایی موضوعش احکام منجز است. اگر حکم به مرحله تنجز نرسید موضوع احکام جزایی نمی شود. چون احکام جزایی موضوعش عنوان عصیان بر قانون است، تمرد بر نظام، عصیان بر قانون، موضوعش این است. این عصیان جایی بار می شود که حکم منجز باشد، منجز نباشد بار نمی شود. عنوان عصیان بار نمی شود. روشن شد؟

پس دو دیدگاه است، دو صحبت است، دو بحث است و نباید کاری بشود که این بحثها با همدیگر خلط بشود.

س: این اشکال بر اهل بیت (ع) هم وارد می شود اگر این طور باشد. حالا امام (ع) گاهی اوقات ادبی جواب می داد، گاهی اوقات کلامی

جواب می داد، گاهی اوقات...

ج: اشکال ندارد بحث طرح مسئله به لحاظ کلامی اشکال ندارد، نه اینکه می‌خواهم بگویم اشکال، خب امام (ع) جواب می‌دهند.

س: در همین جواب‌های فقهی گاهی اوقات لمکان الباء می‌گفتند که ادبی جواب می‌دادند...

ج: نه ادبی که اگر ضرب الله مثلاً که آن جواب نیست. خب ما باید فهم کلام امام بکنیم. گاهی اگر آمدند جواب، این از زاویه کلامی، ما نمی‌گوییم مشکل دارد، نمی‌گوییم محال است، نمی‌گوییم حرام است، نمی‌گوییم قبیح است. ما وقتی می‌خواهیم تدوین علم بکنیم، بله ممکن است شما یک مسئله فقهی از شما سوال بکنند از زاویه کلامی جواب بدهید، چه مشکلی دارد؟ بگویید عقاب ندارد. مشکل خاصی ندارد که. این کلام اشکال به امام وارد نیست. آن در مقام تعبیر اشکال ندارد. مقام تعبیر است مقام بیان است.

لکن ما وقتی می‌خواهیم اصول را تدوین بکنیم، دقت می‌کنید؟ علم تدوین بکنیم، این باید زوایای بحثش روشن بشود. آن به اصطلاح فضاهایی که دارد، به ذهن من می‌آید این راه، راه بسیار لطیف و دقیقی است و کاملاً می‌تواند جواب بدهد در اصول. به ذهن من اینطور می‌آید حالا نمی‌دانم آقایان دیگر اختیار با خودشان است.

آنوقت طبیعتاً ما یک فضای بعدی هم آیا داریم حالا غیر از فضای قانونی؟ امکان دارد بعد از این مثلاً فضاهای دیگر هم پیدا بشود. لکن به ذهن من می‌آید آخرین فضا احتمالاً ملاکات واقعی باشد، آخرین فضایی که پیدا بشود و آن هم منحصرأ توسط امام مهدی (ع) باید حضرت بقیه الله بیان بفرمایند و الا عقل بشری به آنجاها نمی‌رسد. آن مرحله آخر مرحله‌ای است که توسط حضرت بقیه الله الاعظم بیان می‌شود. خب طبیعتاً وظیفه ایشان است و کاری به کار ما ندارد، یعنی از حد کلام ما خارج است.

این هفت تا فضا. این اختصاص به مسئله اصول هم ندارد. در جهات دیگر هم قابل تطبیق است. فرض کنید آن روز عرض کردم خارج از بحث، و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط، خود همین تعبیر ليقوم الناس بالقسط را می‌شود روی فضاهای مختلف تعبیر را، مثلاً اگر روی فضای تبدیل اراده باشد، بهتر این بود تعبیر می‌فرمود لنقيم الناس بالقسط، چون فضای چیز می‌خواهد اراده تشریعی را تعریف بکند به تکوین، خب اراده تکوینی به این است که مردم را وادار بکند، لنقيم. اگر مسئله عرفی باشد، عرف در این جهت دو تا حالت می‌بیند، هم نقيم الناس را درست می‌بیند، هم يقوم الناس را درست می‌بیند. اگر مسئله عبد و مولا باشد مناسب با رابطه عبد و مولا لنقيم الناس، ببینید باز نتیجه عوض شد. اگر بحث، بحث لفظی باشد آن هم مثل بحث عرفی است، هر دو را صحیح می‌داند. اگر فضای کلامی باشد، روی فضای کلامی اشاعره بهتر این است که بگوید لنقيم الناس بالقسط، روی فضای معتزله که قائل به تفویض هستند و آزادی اراده، خب آن طبعاً بهتر است که بگوید ليقوم الناس بالقسط، ببینید دقت بکنید، یعنی حتی ما مسئله‌ای که از لحاظ

این لایق‌الاناس بالقسط چون جنبه ملاکی دارد برای جعل، ارسلنا رسلنا بالبینات، همین هم تعبیرش عوض می‌شود. اگر فضای فلسفی باشد طبیعتاً با آن مسائل حسن و قبح و عقلی عملی و اداره جامعه و مناسب‌تر با تفکرات فلسفی باز همان لایق‌الاناس بالقسط نه لتقیم الناس، آن تصور بهتر لایق‌الاناس بالقسط، ببینید ما هفت تا تصور تا حالا شش تا شد، هر کدام مناسبش یکی است.

اگر فضای قانونی باشد که الان آخرین فضایی است که مطرح کردیم، انصافاً روی فضای قانونی لایق‌الاناس بالقسط، چون آن مصالح خود مردم را در نظر می‌گیرد، آن رابطه با مولا را نگاه نمی‌کند، رابطه عبد و مولا را نگاه نمی‌کند. اگر آن یکی باشد، یعنی فضا، فضای قانونی باشد بهترش لایق‌الاناس بالقسط، لقد ارسلنا رسلنا، و لذا ما معتقدیم که خود مثل این تعابیر مشعر است به این که احکام شرعی، فضا، فضای قانونی است. اصلاً خود این تعابیر.

س: آیه مبارکه ما ۱۲:۵۶

ج: اشکال ندارد، آن بحث می‌گوید این دین حقیقتش بر می‌گردد به حضرت ابراهیم (ع) و اینها و اصولاً از مجموعه آیات در می‌آید که اصل اولی در شرایع الهی مثل هم باشند. اگر یعنی این معنایش این نیست که حضرت ابراهیم (ع) آمد شریعت آورد، موسی (ع) آمد تمام آن شریعت را باطل کرد چیز جدیدی آورد، نه، کلیات مثل هم است، روح شریعت مثل هم است. ممکن است بعضی از احکام حضرت ابراهیم (ع) عوض شده، درستش بکنند، ممکن است به مقتضیات زمان هم بعضی از نکات اضافه بکنند. نه اینکه فکر بکنیم شریعت سابق کلاً باید برداشت بشود و یک شریعت جدید کلاً بیاید. این تصور درستی نیست. این هم راجع به این قسمت.

پس تا اینجا ما آمدم آن وقت این فضای قانونی عرض کردم یک مشکلی حالا بعد می‌آید. آن وقت در فضای قانونی چند تا نکته اساسی دارد. مثلاً یکی از نکات همین است که در فضای قانونی جنبه اساسی خود مردم هستند، یعنی هدف اساسی آن حالتی است که مردم انجام بدهند. مثلاً اینجا مناسب است اگر می‌گفت لتقیم الناس بالقسط این با عبد و مولا بهتر می‌ساخت، لایق‌الاناس بالقسط با فضای قانونی بهتر می‌سازد. در فضای قانونی در مصالحش و ملاکاتش جنبه آمریت مطرح نیست، یعنی جنبه ارتباط با مولی مطرح نیست، آن جنبه‌ای که مطرح است ملاکات واقعی است. و هدف اساسی وصول افراد به ملاکات واقعی است. در نظام قانونی اصلاً روح قانون این طور است. آن نمی‌آید بگوید چون دولت گفت، مثلاً می‌گوید این خیابان باید آسفالتش ده متری بشود، این خیابان هشت متری بشود، این هشت متری و ده متری نه به خاطر اینکه دولت گفت، حاکم گفت، رئیس جمهور گفت مثلاً، پادشاه گفت، به خاطر اینکه مصلحت این کوچه این طور اقتضاء می‌کند، دقت کنید. این کوچه این مقدار خانه که هست این اقتضاء می‌کند مثلاً با در نظر گرفتن بودجه‌ای که برای دولت می‌گذارد

و مالیاتی که از مردم گرفته می شود، اینجا کوچه هشت متری، اینجا مثلاً خانه بیشتر است کوچه دوازده متری، ببینید، نمی آید بگویند چون امر فرمود، مثلاً اعلی حضرت مثلاً رئیس جمهور یا شاه امر کرد لذا باید این طوری باشد، خب اگر ما این نکته فنی را مراعات نکنیم، خب ما در آیات مبارکه این حالت را احساس می کنیم. بلکه الان

س: حاج آقا

ج: اگر یک لحظه اجازه بفرمایید.

ما در تصورات خودمان چه قانون اساسی چه قوانین خاص را مثل قانون مدنی و غیره ما در تصورات خودمان بیشتر یک منطقه معین، مثلاً یک قانونی به عنوان قانون اساسی در پاکستان می گذاریم، یکی در افغانستان می گذاریم، یکی در ایران می گذاریم، یکی در عراق و هلم جرا... یعنی می آید در قانون این خصوصیات مکان را در نظر می گیرد. خصوصیات افراد، نژادها، زبان هایی که هست، تمام اینها را مد نظر قرار می دهد، جعل آن حتی قانون اساسی هم بر این اساس است. رشته کارش بر این است.

اما در شریعت مقدسه آن که انسان احساس می کند خیلی بالاتر از این است. خب این هم حالت عجیبی است دیگر این طبیعتاً هنوز که هنوز بشر در تفکر خودش در قانون اساسی این جور فکر نمی کند. این که ما دیدیم در قوانین اساسی حتی در قانون اساسی غیر از قوانین خاصه. مثلاً آیه مبارکه (والسما رفعها) خب این آسمان، الان می گویند حجم به اصطلاح اسمش چیست؟ ما بین موجودات که کلا هست در فضا، هشتاد میلیارد سال نوری است، خب والسما رفعها، این که انسان ارتباط با این مقدار فضا پیدا نکند، خب چیز عجیبی است خب، والسما رفعها و وضع المیزان، بعد (الاتطغو فی المیزان)، خب این خیلی عجیب است، ربطی به اینکه شما کم فروشی نکنید، این کمفروشی شما رابطه دارد با وضع تکوین، خب طبعاً ما در هیچ قانون اساسی الان نداریم که بیاید بگویند آقا شما مثلاً در خیابان تان آسفالت نکنیم چون نظام کهکشان ما این طور است، خب ربطی به کهکشان کسی نمی دهد، حالا تصادفاً از کهکشان هم بالاتر. و السما رفعها، این نکته اصلی اش ربط دادن یک معیار بسیار بزرگ به یک مسئله اعتباری، خب به ذهن ما هست که اینها اعتباری است دیگر، قوانین اعتباری است. و السما رفعها و وضع المیزان، بعد الاتطغو فی المیزان، خب این یک تصور خاصی است که می آید آنجا این کمفروشی را با یک نسبت بالا، حالا ما در روایات داریم، یک قصه ای است مالی ابی ولاد یک استری، قاطری یک کسی اجاره کرده بود، بعد حالا بیشتر رفته بوده، بعد ابوحنیفه گفته بود این چیزی نمی خواهد، استحقاق ندارد، حضرت فرمود، فی مثل هذا القضاء و شبهه تجبس السماء ماءها و تمنع الارض برکتها، حالا یک استر و قاطر چه ارزشی دارد که حالا آسمان دیگر باران نمی آید و زمین هم سبزی، حضرت صادق (ع)

فرمودند، روایت صحیحیه هم هست. حالا فرض کنید یک استری را گرفته برود مثلاً تا فرض کنید ۴۰ کیلومتری قم، بعد معلوم شد که آن طرف رفته تا ۶۰ کیلومتری، ابو حنیفه گفته بود اشکال ندارد، پول نباید بدهد، روی همان قاعده الضمان بالخراج انشاء الله در مکاسب رسیدیم شرح تفکرات ابوحنیفه را هم آنجا عرض می کنیم. حضرت خیلی ناراحت شد که این چه حرف نامربوطی است این مردک گفته است.

س: ۱۸:۳۸

ج: نه بینید دقت بکنید. این

س: مصدر حدیث؟

ج: در مکاسب هم هست، معروف است صحیحیه ابی ولاد معروف است، کاملاً معروف است.

علی ای حال حضرت می فرمایند فی مثل هذا القضاء وشبهه تمنع السماء، واقعاً هم می خواهید روایت را در بیاورید ابی ولاد را. واقعاً آدم تعجب می کند حالا فرض کنید قیمت این قاطر فرض کنید تا ۴۰ کیلومتری فرض کنید مثلاً ده هزار تومان بوده، این تعدی کرد، از آن ۴۰ کیلومتر تعدی کرد رفت ۶۰ کیلومتر، ابو حنیفه حرفش این بود، حالا که تعدی کرد، این رفت در عهده اش، اگر رفت در عهده اش دیگر نباید ضمان را بده، الضمان بالخراج، خراج در اینجا به معنای منافع، یعنی استفاده ای که انسان می کند. خراج به معنای درآمد، اصلاً کلمه خراج در لغت مثل آمدن، چطور خرج یعنی درآمد از یک چیزی، الضمان بالخراج، یعنی گفت این بعد از این که آن ۴۰ کیلومتر رد شد، دیگر ضامن خود حیوان است. اگر ضامن خود حیوان شد، دیگر اجرت نباید بدهد. این چون از قاعده خارج شده تعدی کرده، این تصور الضمان بالخراج را اینجوری معنا کرده است. پس من اگر از ۴۰ کیلومتر رد شدم دیگر ضامن خود حیوانم، اگر ضامن خود حیوان شدم، دیگر معنا ندارد که مثلاً من ۱۵ هزار تومان بدهم، منافع، چون خود حیوان و منافعش همه اش شد در ضمان من، حالا که شد در ضمان من، سالم برگردانم، پس ضامن نیستم.

حالا این چه ارزشی دارد، حالا فرض کنید یک قاطری و یک ده هزار تومان پول را حالا کمی هم زیادتر رفته است.

آوردید؟ بخوانید

س: فی مثل هذا القضاء وشبهه

ج: قبلش را بخوانید، طولانی است کمی حدیث، وقت ما را می گیرد.

فی مثل هذا القضاء وشبهه بله

س: تحبس السماء ماءها و تمنع الارض برکتها،

ج: خیلی عجیب است، آدم تعجب می کند. حالا یک قاطر چه ارزشی دارد؟ حالا ده هزار تومان فرض کنید ۱۵ هزار تومان. حضرت می فرمایند همین فتوا اصلاً جلوی رزق را می گیرد، جلوی آسمان را می گیرد، جلوی ... خیلی چیز عجیبی است، تازه باز این روایت به نظر من خیلی مهم نیست. در این قصه در آیه مبارکه (والسما رفعها ووضع المیزان الا تطغوا فی المیزان) خب این طبعاً این تعبیر با تفسیر عبد و مولا نمی سازد. من حالا کاری به آن جهتش ندارم که ما این غیر از بقیة الله کسی نمی تواند حل بکند رابطه بین الا تطغوا فی المیزان با والسما رفعها،

س: یک رابطه ای بین وضع المیزان هست و السماء هم هست، راوی بین هر دو

ج: بله، و بین لا تطغوا فی المیزان.

س: رابطه فقط بین الا تطغوا ووضع المیزان است.

ج: هر دو دیگر ظاهراً، چون السماء رفعها ووضع المیزان، مگر بگوییم واو عاطفه باشد، واو استینافی باشد، خلاف ظاهر است. آسمان را برد، آن وقت هم میزان احتمالاً میزان تکوینی باشد، یک نظام تکوینی معینی خدا قرار داده، الا تطغوا فی المیزان.

این تعابیر مشعر است به مسئله نظام قانونی نه مشعر است به مسئله عبد و مولا. آن هم در این حد قصه که اصلاً عرض کردم گفتم که مرحله بعد مرحله ملاکات است که آن فقط از عهده بقیة الله در می آید. و الا از عهده ما در نمی آید که فرض کنید شما که در ترازو فرض کنید مثلاً صد تومان، دویست تومان، کم و زیاد بکنید، این ربط می دهد به السماء رفعها

س: حاج آقا اینجا در آسمان وقتی میزانش به هم می خورد، نظام تدوین به هم می خورد، در تشریع هم وقتی شما...

ج: خب می دانم اینها را که ما می فهمیم اما بگوییم درکش بکنیم نمی کنیم. یعنی اگر وحی نباشد ما نمی فهمیم این را. علم این را نمی فهمد. شما هیچ عالمی این را نمی فهمد. علم این را نمی فهمد.

هیچ حقوقدانی هم نمی آید وضع قانونی اساسی روی این میزان بکند. اخیراً عده ای می گویند بعضی از کشورهای اسلامی قانون اساسی ندارند. مثلاً عرب ها، راست است خب ندارند، اما این هم نیست که من حالا همه را چون دقیقاً خوب دقت بکنید، بعضی از کشورهای اسلامی من می دانم اصلاً تصریح کردند که قرآن قانون اساسی ما، ما چرا قانون اساسی درست بکنیم؟ ما به جای اینکه چون می دانید قانون اساسی دویست و خرده ای سال است، بعد از انقلاب کبیر فرانسه درست شد در کشورها. ما به جای اینکه بیایم قانون اساسی درست بکنیم همین قرآن را جلو می گذاریم. این می تواند تمام قضایا را حل و فصل بکند، احتیاج اصلاً به آن قانون اساسی ندارد. چون گاهی در کلمات آقایان ایرانی می آید که اشکال می کنند، البته من همه دول اسلامی را خبر ندارم، آنهایی که دارند و ندارند را خبر ندارم، اما دیدم که بعضی می گویند ما اصلاً قانون اساسی نمی خواهیم، اصلاً ما احتیاجی به قانون اساسی نداریم. چون قانون اساسی مال یک جامعه معین، محدود با یک حدود جغرافیایی، خب این قرآن هست، مضافاً به اینکه اگر حالا من وارد این بحث نشوم، چون می گویم این بحث ها طولانی است، احساس این است که تفکر قرآن این است که ما در کلیه امور باید قانون اساسی باشد، در اخلاق باید باشد، در عقاید باید باشد، در نگارش تاریخ باید باشد، در امور فقهی و شرایع در تمام اینها ما قانون اساسی باید داشته باشیم و این منحصر در قرآن است؛ چون قانون اساسی فعلی فقط فقه است دیگر قانون است دیگر غیر از قانون ندارد.

لذا اینها در این تفکر هستند که اصلاً ما نیازی به قانون نداریم، همین قانون همین کتاب است، هم رابطه ما را با مسیحی ها روشن می کند، هم رابطه ما را با سنی ها روشن می کند، رابطه ما را بین خودمان، همه روابط را روشن می کند، نیازی نداریم. مضافاً اینکه خیلی از اصول کلی تاریخ، این که در قرآن قصه حضرت ابراهیم (ع) گاهی یک جایی یک جور می آید، یک جایی یک جور، شاید اشاره به این باشد که قرآن می خواهد بگوید شما یک حادثه تاریخی را از دو زاویه می توانید نگاه بکنید، از سه زاویه می توانید نگاه بکنید، و قواعد و مطالب دیگری که حالا جایش اینجا نیست و فعلاً نمی خواهم وارد این بحث بشوم. حالا این هم به مناسبت آمد.

و به نظر من باز از این اعجب که واقعاً به نظر من از این آیه اعجب است، که چند بار هم متعرض شدیم و ان عدة الشهور عند الله یکی دو بار هم عرض کردیم منتها در بحث نه. خب این خیلی عجیب است، ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهر فی کتاب الله یوم، خب اربعة منها حرم، آن قسمت مهمش این است. می آید یوم خلق السماوات و الارض، خب از اول، میلیارد ها سال از اول تکوین، بعد این از اربعة منها حرم، یعنی ظاهرش این است که این دوازده ماه از همان اصل تکوین که میلیارد ها سال قبل است، چهار تایش حرام است. این اربعة منها حرم، قانون است دیگر، تکلیف است. حالا ان عدة شهور عند الله اثني عشر شهر این واقع است. اولاً این مطلب این مطلبی که در آیه آمده، این از نظر هم علمی مشکل دارد، و خود قرآن هم اشاره دارد که علم قبول نمی کند، راست هم هست. علم الان قبول نمی کند.

اولاً که در ماه‌های قمری رابطه هر ماه با یک ماه است. شما نمی‌توانید بین اینها رابطه چند تایش را یک رابطه بدهید، مگر اعتباراً. مثلاً یکی بیاید بگوید پنج ماهش یک سال است، یکی بگوید ده ماهش یک سال، یکی بگوید دوازده، یکی بگوید پانزده، چون ماه قمری روی حرکت ماه است، فرض کنید مثلاً نیمه ماه جزر و مد می‌شود، این ماه قمری هم هست ماه بعدی هم هست، حالا ممکن است تابستان باشد، ممکن است زمستان باشد، ممکن است پاییز باشد. ماه قمری طبیعتش غیر از شمسی است، شمس حرکت خورشید و سال است، این ماه به ماه حساب می‌شود، و لذا هم تصریح دارند که ماه قمری ماه حقیقی است، سالش اعتباری است. یعنی شما می‌توانید مثلاً پنج ماه را یک سال قرار دهید، ده ماه را یک سال، اعتباری است.

الان در دنیای علم، دنیای نجوم در دنیای علم، اصلاً قبول نمی‌کنند که ماه قمری سالش حقیقی باشد. اولاً آن عدة الشهور عند الله اثنی عشر، این که دوازده، البته من خودم عقیده ام این است که اینجا از موارد تعارض علم و دین نیست. خود قرآن از اول که گفت عند الله مخصوصاً اسم الله را برد، بعد هم گفت فی کتاب الله، بعد هم گفت یوم خلق السماوات و الارض، خود این آیه اشعار دارد به اینکه بشر ممکن نیست این مطلب را حل بکند. درست هم هست. بشر الی الان هیچ بشری یعنی هیچ عالمی قبول نمی‌کند که دوازده تا بشود یک سال الا اعتباراً. ممکن است ده تا بشود یک سال. ماه قمری این طوری است دیگر، سال قمری اعتباری است. ماه قمری اعتباری نیست. خب آن عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهر، این خودش یک مشکل دارد. بعد مشکل دیگر که دوازده ماه، لا اقل اگر می‌فرمود، چون ماه قمری نسبت حرکت ماه است دیگر خب واضح هم هست، فی کتاب الله دارد، بعد دارد یوم خلق السماوات، آسمان‌ها و زمین، ظاهرش این است که حتی قبل از ماه، آفا قبل از ماه که ماهی نیست دیگر، چطور ماه قمری حساب بشود؟ یوم خلق السماوات و الارض، بعد این که ما از اول خلقت آسمان و زمین ماه داشته باشیم و ماه قمری داشته باشیم، البته تعبیر این است که قبل از خلق حتی فی کتاب الله، نسبت به خدا داده، یعنی یک به قول می‌گویند صادر اول عقل اول است، یک مرحله‌ای که اصلاً قبل از این که وجود پیدا بشود یک حقیقتی است، خیلی عجیب است.

نکته بعدی، این که این ماه قمری باید به یک شکل معین باشد. این را هم قبول نمی‌کنند. مثلاً نزد ما سال قمری اولش محرم است، این ماه به اصطلاح عرب‌ها که می‌نویسند سه می‌نویسند، برای ماه ربیع الاول، فرض کنید امروز پانزدهم است، ۳/ ۱۵ مثلاً ۳۷ می‌نویسند. خب این ماه قمری فرق نمی‌کند شما ممکن است اولش را ماه رمضان، در بعضی از عرف عربی اولش هم ماه رمضان بوده که حالا وارد بحث نشویم. الان در چین یکی از کشورهای بزرگ دنیا که مسلمان هم نیستند و سال قمری هست، چین است. آنها هم سال قمری دارند،

سال شمسی هم دارند قمری هم دارند. رسمی است یعنی تمام چین به صورت رسمی است. اما به نظرم حالا نمی دانیم اگر از این دستگاهها باشد پیدا بکنید یا ربیع الاول که الان هستیم یا جمادی الاولی یکی از این ماهها اولش است نه محرم.

س: در چین حاج آقا؟

ج: در چین همین طور است الی الان هم همین طور است. و سابقه هم دارد، چون در چین رصد ماه را و سیر ماه را و خسوف و کسوف و خروج از محاق و تمام اینها را شاید حدود پنج هزار سال است، سابقه پنج هزار ساله در چین دارد، یک سابقه عجیبی دارد.

خب ببینید شما بیایید شما این ماه را بعد هم بگویید اولش محرم است. خب این هم علم قبول نمی کند. بعد بیایید بگویید چهار ماهش حرام است، یعنی اینجا علم مراد من از علم جامعه شناسی است. در جامعه شناسی می گویند ماههای حرام یک عرف اجتماعی است. فرض کنید در عرب جاهلی که ماههای حرام بود، فرض کنید در عراق آن وقت دیگر ماههای حرام نبود، در ایرانی ها نبود، در شام نبود، اصلاً ماه حرام مطرح نبود. ماه حرام این هم یعنی تفسیر جامعه شناسی این بود که چون اینها می کشتند همدیگر را، کشت و کشتار زیاد بود، کتب القتل و القتال علینا، کارش کشت و کشتار بود، احتیاج داشتند یک مدتی این کشتار را کنار بگذارند و به کارهایشان برسند، آمدند چهار ماه، خب ممکن است سه ماه را قرار بدهند، ممکن است دو ماه، جامعه شناسی این را می گوید. اما در ایران چون ابتناء مسئله جامعه کشاورزی بود، یا الان جامعه ما صنعتی است، در جامعه صنعتی که کشت و کشتار نیست، نیازی به ماه حرام ندارند. دقت می کنید؟ این ماه حرام مال یک جامعه بدوی است. در جامعه بدوی به حسب جامعه شناسی، طبیعت جامعه بدوی، مثلاً در جامعه بدوی به زمین تعلق ندارد. اما الان در جامعه ای هستیم هر متر زمین خودش گران است. ماشاء الله. انسان بدوی به زمین تعلق ندارد، چرا؟ چون دنبال کشت و کار نیست، او در صحراست، یک جایی آب باشد می ایستد آنجا می خورد تا آب تمام بشود بعد می رود جای دیگر، او جوال است، بدویاً به اصطلاح یطبع مواضع القتل، طبیعت.

و لذا این را خیلی دقت بکنید، یعنی ما در مسائل اسلامی، در بحث انشاء الله زمین، چون بعد می آید انشاء الله به همین زودی ها هم برسیم. این نکته خیلی مهم است در زمان پیغمبر اکرم (ص) رابطه مسلمانان با زمین خیلی کم بود. این را من توضیحاتش را بعد عرض می کنم. اما الان در زمان صنعتی شدن که مخصوصاً الان حالا کشاورزی اولیه هم نه، الان یکی از ارکان مهم اقتصاد زمین است. اصلاً بحث زمین از ارکان مهم اقتصاد است. اما انسان بدوی رابطه ای با زمین ندارد.

س: جامعه مدینه اهل کشاورزی بودند.

ج: خب به اندازه‌ای که زمین را آباد بکنند. عرض کردم محدود. به اندازه‌ای که با بیل زمین را آباد کنند.

کی در اسلام این پیدا شد؟ زمان دومی عراق را گرفتند. عراق را گرفتند از بصره دیدند آقا این درختها سرسبز است تا بالای بغداد، ارض سواد هم اسمش را گذاشتند. این بله، اینجا الان برایشان پیش آمد. اینجا دیگر زمین به عنوان یک عامل اقتصادی الان مطرح است در این جامعه. در مکه که اصلاً وادی غیر ذی زرع، بیابان‌ها هم که اعراب بدوی اهل این حرف‌ها نبودند، مدینه هم در حد آباد کردن خودشان، بله خیر را گرفتند بد نبود، هفت تا قلعه داشت، لکن هفت تا قلعه چقدر ارزش دارد؟ تازه آن هم گذاشتند نصف به نصف، نصفش در اختیار یهودی‌ها، نصفش برای مسلمانان. یهودی‌ها خرما را ادامه بدهند کشت و نگهداری خرما را و نصف محصول را به مسلمانان بدهند. اما آن جامعه عراق که آمدند عوض شد. بعد یواش یواش شام را گرفتند، بعد خب با یک دنیای جدیدی روبرو شدند، جنگل‌های مازندران الا ماشاء الله جنگل‌های دیگر، فرض کنید خوزستان که آمدند.

الان در اصطلاح فقه ما خوزستان جزو اراضی خراج نیست. اما در عده‌ای از اهل سنت خوزستان را جزو اراضی خراج می‌دانند، چون شکش مثل عراق است دیگر فرق نمی‌کند، حکمش حکم عراق است. اما الان در اصطلاح فقه ما خوزستان را جزو اراضی خراجیه نمی‌دانند، انشاء الله در بحث اراضی خراجیه تعبیرانش را و تحقیقات تاریخی‌اش را آنجا عرض می‌کنیم.

این نکته را خوب دقت بکنید. این جامعه بدوی ماه حرام می‌خواهد؛ چون کارش کشت و کشتار است. اما اینکه چهار تا باشد، خب چرا؟ دو تا باشد، یکی باشد، سه تا باشد، این چهار تا سه تایش یک وقت باشد، یکی یک وقت باشد، خوب دقت بکنید، خب ممکن است این چهار تا در طی سال تقسیم بشود. اینها چیزهایی است که نه علم نجوم قبول می‌کند نه مسئله جامعه شناسی قبول می‌کند. و نه اصولاً می‌آید این مسئله را قبول می‌کند که ما خلق السماوات والارض، لکن ببینید تعابیر را، ان عدة الشهور، اولاً قرآن نگفت سال، خیلی عجیب است، قرآن یک خبر دیگر داد، هر دوازده ماه با هم رابطه دارند، این خیلی نکته است غیر از سال است. از اول هم گفت عند الله یعنی شما نمی‌فهمید. قرآن از همان اول هم می‌دانست. یعنی این راه منحصر به وحی است. هیچ علمی نه جامعه شناسی نه نجوم نه فیزیک، هیچ علمی نمی‌تواند این مطلب را حل بکند. بعد هم فرمود فی کتاب الله. این کتاب الله را آورد، یعنی آن نظامی که خدا خواسته قبل از اینکه اصلاً آسمان و زمین درست بشود. به قول آقایان عقل اول.

این مطلب از همان وقت، آن وقت اربعة منها حرم، غیر از حالا آن تکوینی‌اش، این نکته نکته اعتباری‌اش.

س: حاج آقا این حرمتی که در قرآن هست ربطی به حرمت جاهلی ندارد، آن به مراسم حج اشعار دارد. یعنی از اول که خلقت شده آن حرمت قرار داده شده

ج: این نه، ببینید اصلاً در اینجا آیه مبارکه اولاً مشرکین که خب خیلی ضعیف بودند، ارزش علمی نداشتند. چون یهود هم مخصوصاً عده‌ای از یهود اعتقاد داشتند که این تنظیم ماه‌ها را ما از انبیاء گرفتیم. یهود تنها امتی هستند، هنوز هم همین طور است الان روی کره زمین غیر از یهود کسی نیست، سال را شمسی می‌گیرند، ماه را قمری می‌گیرند، سال را شمسی می‌گیرند، ماه را قمری می‌گیرند، و لذا غالباً مثلاً محریشان اول سالشان با سال شمسی نزدیک است به هم، خب طبیعت هم به هم نمی‌خورد خب، معلوم است یازده روز تفاوت دارد دیگر. این دو تا به هم نمی‌خورند، لذا آنها یک حساب خیلی پیچیده‌ای دارند، هر سه سال یک سالش را سیزده ماه قرار می‌دهند، تا آن با همدیگر وفق و جفت و جور بشود و الا به هم نمی‌خورد. البته سه سال نیست، یک حساب‌هایی دارند، چون خود ماه قمری را جور خاصی را حساب می‌کنند، ماه شمسی را جور خاصی، خیلی حالا من وارد آن بحث نمی‌خواهم بشوم، هر نوزده سال هفت سالش سیزده ماه است. در حقیقت در قرآن یکی از نکات مهمش ردّ یهود است. و عرض کردم یهود یعنی یهود می‌گویند این امر اعتباری است، ما می‌خواهیم سال را بگیریم. الان در نجوم یک اصطلاحی دارند. سال حقیقی سال شمسی است، ماه شمسی اعتباری است. الان ما سالمان ۳۶۵ روز است، حالا چهار ساعت و فلان، شش ساعت و فلان. این سال شمسی سال حقیقی است، اما اینکه بگوییم ماه خرداد، ماه اسفند، این اعتباری است، شما ممکن است سال را ده ماه بکنید، ممکن است بیست ماه بکنید

س: به عکس

ج: دقت کردید؟ اینکه مثلاً الان مثلاً ما با میلادی‌ها ما شش تای اول سی و یک روز، آنها متفرق است سی و یک روزشان متفرق است، بیست و نه روزشان هم جابجاست، با ما فرق می‌کند. می‌گویند اصطلاحاً این طور، سال شمسی سال حقیقی است، ماه شمسی ماه اعتباری است. شما اعتبار می‌کنید. حالا ممکن بود شش تای اول را سی روز قرار بدهیم، بعد سی و یک روز. ماه حقیقی ماه قمری است، سال قمری اعتباری است.

دقت کردید؟ پس در هر دو یکی حقیقی است یکی اعتباری.

در سال شمسی حقیقی است، قمری اعتباری است؛ که دوازده تا را یک سال قرار دادیم. ممکن است ده تا قرار بدهیم. علم این را می‌گوید، من تعبیر علم را می‌گویم. در سال، سال حقیقی شمسی است، سال قمری اعتباری است. در ماه، ماه قمری حقیقی است، ماه

شمسی که الان می گویند ماه خرداد، ماه فلان، این را اعتباری، البته صحیحش برج است، حالا ماه می گوئیم، این را که می گوئیم این اعتباری است. دقت کردید؟

یهود چه کار کردند؟ ۳۶:۵۸

هر دو را حقیقی گرفتند. هم ماه حقیقی گرفتند که قمری باشد، هم سال حقیقی گرفتند که شمسی باشد، روشن شد؟ لذا از آن نظام دوازده ماه خارج شدند. این آیه مبارکه در حقیقت رد یهود هم هست. چرا؟ چون یهود سه سال یک بار سیزده تا می گیرند. ان عدة الشهور اثني عشر شهرا، حرام هم که ندارند. اربعة ببينيد دقت بکنید. این که ما یک نظام این چند میلیارد سال است؟ یک نظام را بگوئید، بعد بیاید بگوئید این نظام که بود از همان اول این مسئله در آن هست، اربعة حرم، حالا از این اعجب، باز از این بالاتر، پیغمبر اکرم ص در سال دهم که در منا بودند، که صحبت کردند و خطبه خواندند، الا ان الزمان قد استدار كهيئة يوم، این اگر احکام قرآن جصاص هست، این روایت را از آنجا بیاورید، قد استدار كهيئة يوم خلق الله السماوات، پیغمبر (ص) در منا ایستادند نگاه می کنند به روزی که آسمان و زمین خلق شدند، حالا چند میلیارد سال نمی دانیم، این دیگر غیر از نفس پیغمبر (ص) که نفسی نیست روی کره زمین، اصلاً در وجود کی می تواند نگاه کند. و بعد فرمودند این ذی الحجة، ذی الحجة واقعی است. حالا معنایش این است که الان ربیع الاول که من در خدمتتان هستم، امروز پانزده ربیع الاول، امروز ربیع الاول که خدمتتان هستیم، این ربیع الاول واقعی است، یعنی چون این ربیع الاول ما تنظیم شده با ذی الحجة ای که پیامبر (ص) قرار دادند. در هزار و چهارصد و بیست و هفت سال و سه ماه قبل، چون الان ربیع الاول هستیم دیگر، محرم و صفر و ذی حجة. در آن زمان پیامبر (ص) این را قرار دادند، این تنظیم تا حالا مانده، یعنی ما الان هم روی همان تنظیم هستیم.

بخوانید. از جصاص احکام القرآن.

س: الا ان الزمان قد استدار

ج: نه بعدش بفرمایید.

س: يوم خلق الله السماوات والارض السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم،

ج: ببینید، السنة اثنا عشر، البته سنه دارد، آیه مبارکه عدة الشهور دارد. بله بفرمایید.

س: منها اربعة حرم شوال و ذی القعدة و ذو الحجة و رجب مضر الذی بین جمادی و شعبان، قال الله تعالى الحج اشهر معلوم

س: نه بعدش قال نوبختی، قال کی؟ محمد بن موسی خوارزمی، در احکام القرآن جصاص دارد. یک دو سطر بعدش. می گوید من محاسبه کردم از روز خلقت آسمانها به قول خودش، نمی دانم چند سال طول کشیده محاسبه کرده، می گوید حق با رسول الله (ص) است، درست این همان ذی حجه بود. این جزو دلائل النبوه.

خب محاسبات آنها، الان ممکن است این مطلب را شما به کامپیوترهای پیشرفته بدهید، فرض کنید بیست میلیارد سال، الان چندم ربیع است؟ فرض کنید چندم ماه شمسی است؟ می توانید روی بیست میلیارد سال را ممکن است در ظرف ده دقیقه، نیم ساعت، کمتر یا بیشتر حساب بکند، این مشکل ندارد. اما اینکه دقیقاً یوم خلق الله السماوات والارض کی است؟ این غیر از نفس، یعنی خب انسان واقعاً متحیر است چه کار بکند این قصه را.

یک طرف آن کلی اش است، یک طرف هم تطبیق خارجی است. و اینکه شما الان این سه ماه که حرام است، این مال میلیاردها سال است. شما هم که الان در اینجا نشستید به عنوان پانزدهم ربیع الاول، شما در حقیقت با میلیاردها سال رابطه دارید. این نحوه تصرف، این چیز غریبی است دیگر، این هیچ قانون اساسی و هیچ، اولاً علما که قبول نمی کنند نجوم و جامعه شناسی و آن وقت باز می آید روی همین باز قانون وضع می کند که اگر شما قتلان در اشهر حرم بود دیه زیاد می شود. دقت می کنید؟

یعنی می آید اعتبار قانونی، به ذهن ما می آید اینها اعتبار صرف است. به ذهن ما این طور می آید دیگر. این طور تفسیر می کنیم.

س: تشریع که از زمان هبوت صورت گرفته، قبلش که تشریعی در کار نبوده که

ج: ظاهرش این طور است، خب همین را من می گویم.

س: خلاف قرآن است

ج: نه خلاف قرآن نیست که، یوم خلق السماوات والارض، فی کتاب الله دارد.

اصلاً این مسئله تشریع به هبوت کار ندارد، اصلاً عرض کردم در زمان رسول الله (ص) در مکه و مدینه، مسئله اربعة حرم بود، در فرض کنید رم نبود، در ایران نبود، در عرب هایی که در عراق بودند نبود، اینهایی که در فرض کنید حیره بودند یا کوفه بودند، نبود در آنها، کوفه که آن وقت اسمش نبود، نبود این مطلب. اصلاً الان در زندگی صنعتی ما نیست، اربعة حرم معنا ندارد.

س: در شرایع قبلی ...

ج: در شرایع مشرکین احتمالاً از ابراهیم در منطقه گرفته باشند. دقت می کنید؟ این آیه تعبیرش این است. آن وقت ببینید اضافه بر او باز خود پیغمبر (ص) به عنوان تطبیق این رابطه را با میلیاردها سال ارتباطش را برقرار کرده به حیثی که ما الان اینجا خدمتتان نشستیم، این رابطه ما یعنی الان ما ربیع الاول اعتباری نداریم. این یک ربیع الاول واقعی است که رابطه پیدا می کند با میلیاردها سال قبل، با کتاب الله، يوم خلق السماوات و الارض، ظاهرش این طور است دیگر. بعد از اینکه پیغمبر (ص) تعدیل فرمودند، فرمودند الان درست ذی حجه واقعی است، خیلی تعبیر عجیبی است. می فرمایند زمان گشت، ما چون عرض کردیم پیغمبر (ص) که هجرت کردند

س: این همان نسی بوده، یعنی نسی که جلو و عقب کردند، الان درست داریم می رویم یعنی الان

ج: درست است، نسیء بوده، احتمالاً نسیء را هم مشرکین از یهود گرفتند. لکن اینکه اصرار می کند کتاب الله، عند الله، می خواهد نفی یهود، چون مشرکین که اهل این حرف ها نبودند که بگویند کتاب الله، مشرکین آدم های جاهلی بودند. مشکل این بود که من عرض کردم در بعضی از عبارات دیدم که اصلاً یهود نسبت دادند به انبیاء که اصلاً انبیاء این حساب را درست کردند. بعضی از منجمین نوشتند که خیلی حساب دقیقی است، حساب یهود در مسئله نجوم خیلی دقیق است، به اصطلاح به قول خودشان قانون ۴۲:۵۶ این محاسبه این طوری.

لکن قرآن کریم می آید رد می کند. می گوید نه يوم خلق السماوات و الارض چهار ماه حرام بود، دوازده ماه بود، این هم بخواهد سیزده ماه بشود باطل است. دقت می کنید؟ بعد هم تعیین فرمودند در سال دهم. پیغمبر (ص) در سالی که هجرت فرمودند به مدینه، ذی حجه ای که مشرکین در حج می ایستادند در ماه شعبان بود، چون سه سال یک بار عوض می شد، مثل یهود دیگر. سه سال هم ماه رمضان بود، سه سال هم شوال بود، سه سال هم ذی قعدة بود، این نه سال، سال دهم که رفتند ذی حجه بود. پیغمبر اکرم (ص) طبق ظواهر عادی حالا من آن که بیاید حضرت مال میلیاردها سال بگویند، در مکه هم که بودند چون تابع مشرکین نبودند، سعی می کردند ذی حجه واقعی را حفظ بکنند، یعنی محاسبه بکنند. این کار بشر عادی هم هست، احتیاجی به پیغمبر هم ندارد. در روایات ما دارد که پیغمبر اکرم (ص) بیست بار بیست سال، بیست بار حج را رفتند تهایی، در روایات ما دارد، صحیح هم سندش. چرا؟ چون پیغمبر (ص) ایام حج را با مشرکین می ایستادند، اما آن حج ذی حجه نبود. مرحوم آقای مجلسی و دیگران نوشتند این عشرين حجه، حج واقعی، پیغمبر (ص) تنها انجام می دادند، چون مشرکین انجام نمی دادند. یعنی این معنایش این است که پیغمبر (ص) از ایامی که در مدینه بودند، ذی حجه را حفظ می کردند، ذی حجه واقعی. این کار بشر عادی است، ما هم می توانیم این کار را بکنیم. این که مشکلی ندارد که ذی حجه واقعی را حفظ

می کردند. لکن این که بگوید الا ان الزمان قد استدار کهیئة يوم خلق الله السماوات، این دیگر کار بشر عادی نیست، امکان ندارد اصلاً بشری به این برسد. این که بیاید بگوید این ذی حجه آن ذی حجه ای است که فی کتاب الله يوم خلق السماوات والارض، این غیر از رسول الله (ص) امکان ندارد بشری به ذهنش بیاید. اصلاً امکان هیچ محاسبه ای با هیچ دستگاهی نیست. دقت فرمودید؟ و بعد تطبیق بدهند، و بعد این تطبیق بماند تا این لحظه ای که ما در خدمت شما هستیم.

چون خود این نشان می دهد که نحوه جعل احکام یک رابطه تکوینی خیلی بالایی دارد. بیش از آن که به اسم قانون است. که الان زمان ما هم این تأثیرگذار باشد که ما وقتی بگوییم ذی حجه، ذی حجه واقعی است، ارتباط با میلیاردها سال قبل دارد. ذی القعدة ما واقعی است، ماه های حرام، آن وقت می آید روی این اعتبار هم می شود. این نکته را دقت بکنید. بعد می گوید قتل شما در ایام شهر حرم، این موجب زیادی دیه می شود، یک سوم دیه اضافه می شود. یک این مطلب.

زمینه های علمی آن مطلب. و بعد زمینه های تشخیصی هم آن قسمت. یعنی به عبارتی که ما به اصطلاح به کار می بریم این قسمتی که اربعة منها حرم، این جزو مقام نبوت است یا به اصطلاح ما ولایت در تشریع و قانونگذاری.

این که ان الزمان قد استدار این مال مقام امامت است، یعنی تطبیق. ما یک تقنین داریم که مرحله نبوت است، یک تطبیق داریم که مرحله امامت است. یعنی در حقیقت پیغمبر اکرم (ص) هر دو مرحله را انجام دادند. هم تشریعاً و هم تطبیقاً. فردا بقیه کلام انشاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين